

قرآن و سخنوران

آیات قرآن در اشعار دیوان خاقانی

مؤلفین: رضا دهمرده - محمد دهمرده

www.ketab.ir

قرآن و سخنوران آیات قرآن در اشعار دیوان خاقانی

مؤلفین: رضا دهمی ه - محمد دهمرده

ناشر: پرینان اندیش - ۷۴ - ۲۲۹۶۹ - ۰۲۱

چاپ اول: ۱۳۹۶ - تیرماه ۱۴۰۰ نسخه

طراح صفحات: عصمت گلرر

طراح جلد: سهراب انصاری ۰۹۱۹۹۹۶۹۹۰۸ - وبسایت: www.e-fot.com

مدیریت چاپ: مهندس سپهر انصاری - ۱۲۵۲۷۰۹۶۹

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۲۳۹-۰۴-۸

تعداد صفحات: ۳۳۱

ارزش: ۲۴۰۰۰ تومان

نشانی: تهران - پاسداران - اختیاریه - یزدانیان یکم پ ۱ - تلفکس: ۰۲۱-۲۲۵۶۹۲۷۴

نشانی زاهدان: خیابان مصطفی خمینی ۳۶ - جامی ۸ - پ ۱/۷۵ - ۳۳۲۵۲۳۳ - ۰۵۴

سرشناسه: دهمرده، رضا، ۱۳۴۴ -

عنوان قراردادی: دیوان، برگزیده، شرح

Divan. Selection. Interpretation

عنوان و نام پدیدآور: قرآن و سخنوران (آیات قرآن در اشعار دیوان خاقانی)/مولفین رضا دهمرده، محمد دهمرده.

مشخصات نشر: تهران: پرنیان اندیش، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۳۲۸ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۲۳۹-۰۴-۸

وضعیت فهرست نویسی: فیفا

یادداشت: واژه‌نامه.

یادداشت: کتابنامه.

عنوان دیگر: آیات قرآن در اشعار دیوان خاقانی.

موضوع: خاقانی، بدیل بن علی، ۵۲۰ - ۵۹۵ق. دیوان -- نقد و تفسیر

موضوع: Khaghani, Badil ibn Ali. Divan -- Criticism and Interpretation

موضوع: خاقانی، بدیل بن علی، ۵۲۰ - ۵۹۵ق. دیوان -- قرآن

موضوع: Khaghani, Badil ibn Ali. Divan -- Koran

موضوع: قرآن در ادبیات فارسی

موضوع: Qur'an -- In Persian literature

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۶ق. -- تاریخ و نقد

موضوع: Persian poetry -- 10th century -- History and criticism

شناسه افزوده: دهمرده، محمد، ۱۳۷۷

شناسه افزوده: خاقانی، بدیل بن علی، ۵۲۹ - ۵۹۵ق. دیوان، برگزیده، شرح

رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ق۴/د۹/۸۷۹ PIR

رده بندی دیویی: ۸۱۳/۳۱

شماره کتابشناسی ملی: ۴۶۸۵۲۹۱

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۱۱	مقدمه
۱۵	نگاهی کوتاه به زندگی خاقانی
۲۶	سبک و افکار خاقانی
۳۵	آثار او
۳۷	مذهب خاقانی
۴۳	معاصرین خاقانی
۵۰	خاقانی و شاعران دیگر
۵۸	ایران در شعر خاقانی

فصل اول : تعریفات و کلیات

۶۷	اشاره
۶۸	انواع اشاره
۷۱	تلمیح
۷۲	الف) اشاره به داستان معروف
۷۳	ب) اشاره به مثلی مشهور
۷۹	ج) اشاره به آیه معروف
۸۱	د) اشاره به حدیث
۸۲	کنایه
۸۳	انواع کنایه
۸۳	کنایه قریب
۸۳	کنایه بعید

۸۴.....	کنایه از موصوف (اسم)
۸۴.....	کنایه از صفت
۸۵.....	کنایه از فعل
۸۵.....	اقسام دیگر کنایه
۸۵.....	تلویح
۸۶.....	رمز
۸۶.....	ایما
۸۷.....	تعریض

جدول دوم: آیات قرآن کریم

۹۴.....	آیات قرآن
۹۴.....	اِثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا
۹۸.....	احسن تقویم
۱۰۱.....	اِخْسُوا فِيهَا
۱۰۷.....	ادخلوها بسلام
۱۱۲.....	اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ
۱۱۵.....	اَرْبَعَةٌ مِّنَ الطَّيْرِ
۱۲۲.....	ارني
۱۳۲.....	اصلها ثابت
۱۳۳.....	اقصى
۱۳۹.....	الا انهم هم السفهاء
۱۴۳.....	الحمد و الرحمن
۱۵۳.....	الشعراء
۱۵۷.....	الم
۱۶۴.....	ام القرى
۱۶۶.....	امانت

١٧٢	 أنا
١٧٨	 ان تعبدوا الاصنام
١٨٣	 اَنى اَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ
١٨٧	 اوفوا بعهدى
١٩٢	 جاء نصر الله
١٩٦	 رب اغفرلى و هب
٢٠٥	 ربنا انا
٢١٢	 زلزل الارض
٢١٦	 سر افق اعلى
٢١٨	 عسى اَن يبعثك
٢٢٣	 فَاجِئْهَا الْمَخَاضُ إِلَى مِذْبَحِ النُّحْلِ
٢٢٦	 فارسلنا اليها روحنا
٢٢٧	 فاقد فيه فى اليم
٢٣٣	 فقل حسبي
٢٣٤	 قاب قوسين
٢٣٦	 قالوا بلى
٢٤٧	 قد افلح
٢٥٢	 قضى الامر
٢٥٩	 كهيعص
٢٦١	 لَا تَحْسِبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ
٢٦٨	 لاتقنطوا
٢٧٥	 لما قضى
٢٨٠	 ليس من اهلك
٢٨٢	 نسوا الله
٢٨٣	 نفس مطمئنه

٢٨٨.....	وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ
٢٩٦.....	وَالشَّعْرَاءَ
٢٩٧.....	وَالضُّحَى
٣٠٠.....	وَالنَّجْمَ إِذَا هَوَى
٣٠٤.....	هَمِّجُونَ خَلِيلَ هَذَا رَبِّي
٣٠٨.....	يَا أَيُّهَا الْمَلَأَءَ
٣١٢.....	يَقْفُ رَنِّ سَبْعَةٍ
٣١٤.....	يَوْمَ رَحِمَى
٣٢١.....	فَهَرَبَتْ مِنْهَا وَ مَخَافَتَا

نگاهی کوتاه به زندگی خاقانی

حسان العجم افضل الدین بدیل بن علی خاقانی یکی از بزرگترین قصیده سرایان زبان فارسی و سراینده حبسیه های جان گداز و دردآلود و قصیده های پر طمطراق، در حدود سال پانصد و بیست هجری قمری در شهر شروان در شمال رودکورا (کر) در جمهوری آذربایجان کنونی پای بر عرصه هستی نهاد. پدرش استاد علی نجار، بنا با یادکرد خاقانی در سروده های خود، پیشه درودگری مهارتی تمام ادشت و خاقانی او را با القاب «پیر سناعت»، «صانع زرین عمل» و «شیخ مهندس لقب» ستوده و هنر و دانش، سناعت و درودگری او را با آزر بت تراش و اقلیدس یونانی سنجیده و پدرش را برتر یافته است. مادرش کنیزکی نسطوری بود که از روم به اسارت آورده شد و مسلمانی اختیار کرده بود و به قول خاقانی از عتاب نسطور گریخته و در کتاب مسطور آویخته بود. در میان اشعار خاقانی قطعه ای را می بینیم که می تواند برخی حرف و حدیث ها را به دنبال داشته باشد. چند بیتی از آن قطعه را نقل می کنیم:

ای ریزه روزی تو بوده	از ریزش دیسمان مادر
خو کرده به تنگنای شروان	با تنگی آب روان مادر
افسرده چو سایه و نشسته	در سایه دوکدان مادر
شرمت ناید که چون کبوتر	روزی خوری از دهان مادر
تا کی چو مسیح بر تو بینند	از بی پدری نشان مادر

دیوان: ۸۸۷

خاقانی در این قطعه از کودکی سخن می گوید که ظاهراً پدر خود را از دست داده و در سایه دوکدان مادر نشسته و روزی از دهان مادر می



خورد. این قطعه اگر مسلماً از خاقانی باشد، نشان می دهد که به جهاتی پدرش او و مادرش را رها کرده و مدتی از آنان دوری کرده است، وگرنه در دیوان شاعر اشاراتی دیده می شود که از زنده بودن استاد علی نجّار بعد از سال ۵۶۰ هـ ق حکایت می کند. چون خاقانی در قصیده ای گفته است:

علی را گو که غوغای حوادث کشت عثمان را

علی وار از جهان بگسل که ماتم دار عثمانی

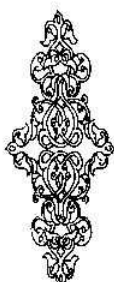
در این بیت مراد از علی پدر خاقانی و منظور از عثمان، وحیدالدین پسر عم شاعر است. ریهامی هم به قتل خلیفه سوم دارد. در قطعه ای دیگر شاعر حاشیه تأثیرگذار درگذشت وحید را پس از مرگ جمال الدین ابوجعفر محمد بن علی اصفهانی وزیر اتابکان موصل معروف به جواد یاد کرده است:

منم غریق غم و اندوهان که در شب و روز

غم جمال برم و انده وحید خورم

دیوان ۹۰۴

جمال الدین وزیر بنا به گفته ابن اثیر در سن ۵۵۹ هـ ق در زندان درگذشته است. در این ایام خاقانی پای در سنین کھلی گذاشته بود و تا آن زمان پدر خاقانی در قید حیات بوده است. بنابراین، این قطعه درباره خاقانی با آن مطلب یادشده صدق نمی کند و مسئله ظاهراً به ایام کودکی شاعر مربوط است که گاهی خاقانی مورد بی مهری پدرش واقع می شده که در سروده های خود با مضامین عتاب آمیز از آن ها یاد کرده است:



آن کرد پدر به من که در پیش کردند عَرَب به دختر خویش

تحفه العراقین: ۲۲۰

و در دیوان اشعار نیز از این گونه مطالب دیده می شود، اما در نهایت شاعر خویشتن را به رعایت حقوق پدری ملزم می دانسته است:

هم طبع او چو تیشه تراشنده هم خوی او برنده چو منشارش

نقرس گرفته به پای آن سیرش اصلع شده دماغ سبکسارش

با آن که بهترین خالک دهرم آید ز فضل و فطنت من عارش

کای کاش جوله استی خاقانم تا این سختوری نبدی کارش

با این همه که سوخته و پخته است جان و دلم ز خامی گفتارش

او نایب خداست با رزق من آب ز نائبات نگهدارش

دیوان: ۸۹۲

در زندگی خاقانی عم او کافی الدین بن عثمان (توفی ۵۴۵ هـ.ق) و پسر عمش وحیدالدین عثمان بن عمر بن عثمان (توفی حدود ۵۶۰ هـ.ق) بیشترین تأثیر را گذاشته اند. توصیفات ک خاقانی از این دو شخصیت علمی به عمل آورده است، نشان دهنده نهایت احترام خاقانی به این دو تن است.

الف: کافی الدین عمر

کافی الدین عمر بن عثمان بن ابراهیم بدان گونه که از اشعار خاقانی استنباط می شود، طبیب و منجم و حکیم و فیلسوف و نحوی و لغوی بوده است. تاریخ تولد او معلوم نیست، اما درگذشت او در جمعه روزی

که بیست و پنج بهار از عمر خاقانی سپری شده بود، اتفاق افتاده است و ظاهراً به عارضهٔ سکت در گذشته است و اگر تولد خاقانی در حدود سال ۵۲۰ هـ ق منظور شود، درگذشت کافی الدین در حدود سال ۵۴۵ هـ ق به وقوع پیوسته است. کافی الدین در حق خاقانی پدری ها کرده و چون پدرش از جور روزگار او را رها نموده است، عمش در کنف حمایتش گرفته و به او داروی زندگی داده و به رفق و مهربانی او را تربیت کرده است. خاقانی هفت سال در مکتب عم به تحصیل کمالات پرداخته و با قرآن آغاز کرده و از آغاز تا انجام قرآن را از او آموخته است. پس از فراگیری مباحث از آستانه به کتابخانه رفته و منطق و طبیعیات و ریاضیات و نجوم و الهیات و فلسفه یاد گرفته است.

خاقانی در مدح کافی الدین و رثای او به انحای مختلف او را ستوده و از درگذشت او اظهار تأسف کرده است. او در سوگ عم سه قصیده و دو قطعه سروده است. قصیدهٔ اول با مطلع:

خرمی در جوهر عالم نخواهی یافتن

مردمی در گور اعم نخواهی یافتن

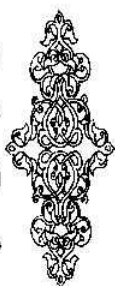
دیوان: ۳۶۰

و قصیدهٔ دوم با مطلع:

راه نفسم بسته شد از آه جگر تاب

کو هم نفسی تا نفسی رانم از این باب

دیوان: ۵۶



و قصیده سوم با مطلع:

گر به قدر سوزش دل چشم من بگریستی

بر دل من مرغ و ماهی تن به تن بگریستی

دیوان: ۴۴۱

و قطعه ای با مطلع:

رفت آن که خیل و ف جهان بود و بر جهان

درهای آسمان معالی گشوده بود

دیوان: ۸۷۲

و قطعه ای دوبیتی به این شرح:

خاک بر سر پاش خاقانی را در خون خسب از آنک

زیر خاک است آن که از خاکیت مردم کرده بود

دعوی نسبت ز عم کن نز پدر ریرا تو را

عم پدید آورد اگونی خود پدر گم کرده بود

دیوان: ۸۷۳

شاعر این قصاید و قطعات را از فضایل و معلومات، دانش های کافی الدین انباشته است.

افزودن بر این قصاید و قطعات، شاعر به مناسبت های مختلف از حادثه جان گداز درگذشت عم خود در دیوان سخن گفته است.

اما در تحفه العراقین مدح و منقبت و شکر کافی الدین و زحماتی که برای تربیت خاقانی متحمل شده و مراحل تعلیم او از مکتب تا کتابخانه و آموختن علوم متداول در آن روزگار و سرانجام درگذشت ناگهانی کافی الدین را به نظم کشیده است.



ب: وحیدالدین پسر عم خاقانی

او وحیدالدین فریدالاسلام عثمان بن کافی الدین عمر بن عثمان بن ابراهیم است. سال تولد او معلوم نیست، اما اشاراتی در دیوان اشعار خاقانی ذکر شده است که می توان استنباط کرد که وحیدالدین در حدود سال ۵۶۰ هـ ق در گذشته است.

پس از کافی الدین عمر، وحیدالدین در تربیت خاقانی نقش اساسی داشته است. خاقانی او را به علم و حکمت ستوده و در طب و نجوم و شیوه نظم و نثر و دار نظام بقرات و بزرگمهر و قسطا بن لوقا و صابی و خلیل بن احمد و جاحظ بصری بسته و در انواع علوم بی بدیل و در علم الهی از همه بهتر و در موسیقی بری نظیر یاد کرده است.

خاقانی در دیوان اشعار خود مدیحه ای در قالب ترجیع بند در هشت بند سروده و از فضایل و علم و هنر وحید به ویژه از مهارت او در علم نجوم و احکام نجوم و تدوین تقویم، سخن مانگفته است و در قصیده ای با مطلع:
جان سگ دارم به سختی ورنه سگ جان بودم

از فغان زار چون سگم فرو ناسودمی

دیوان: ۴۴۲

برای وحید ناله و نوحه سر داده و با مضامین جانگناه مویه کرده است. خاقانی در قصیده ای که در رثای اما ناصرالدین باکویی سروده، از درگذشت پسر عم خود نیز یاد کرده است و دو قطعه نیز در رثای او سروده است و در تحفه العراقین همان گونه که گفتیم پس از ستودن مقام علمی او از کافی الدین به عنوان مدرس و از وحیدالدین به عنوان معید یاد کرده است

که درس های کافی الدین را با تکرار آن ها به او می آموخت. خاقانی در منشآت چند بار از وحید یاد کرده است، از جمله درگذشت او را در نامه ای به عزالدین متذکر شده و گفته است: «خادم را قطعاً ممکن نیست که هرگز دل دهد روی به صقع شروان آوردن و یا طاقت آتش باشد که این دودمان را بی آن یگانه ملت و فرزانه دولت ببند». نامه ای نیز از شهر دربند به پسر عم خود نوشته و به پسر عمی خود را برای او شرح داده است و از او خواسته است تا برای خاکبوس کافی الدین به زیارت او برود و نامه دیگری که به اشارت وحیدالدین به اصیل الدین مجزی نوشته و در آن نامه پسر عم خود را با صفات «صدر امام اجل»، «قوة الحكما»، «ورید الفضلا» و «مرشد الفلاسفه الی سبیل الهدی» یاد کرده است.

بعضی ها گفته اند خاقانی برخی مقامات شصت و شش نفری را نزد ابوالعلا گنجوی آموخت و ابوالعلا دختر خود را به عقد او درآورد و او را به خاقان اکبر منوچهر بن فریدون معرفی کرد و او از خاقان اکبر تندیس خاقانی یافت و ظاهراً از تخلص پیشین خود که حقایقی بود چشم پوشید. بی گمان خاقانی در ایام جوانی و پیش از بیست سالگی از شهرت شایان توجهی برخوردار بود. در هنر شاعری بحری بود که هر کسی از آن دری می برد و سر فرومایه ای از آن دریا سیراب می شد. در بیست و دو سالگی خود را از دست هوی و هوس رها کرد و با تقویت مبانی اعتقادی و عدم توجه به باده خواری و رهایی از دست دیو مردم آرایش های جوانی را از خود دور کرد. از آن هنگام باز که خاقانی به دربار شروانشاهان راه یافت، اندک اندک مدارج ترقی را یکی پس از دیگری پیمود. گاهی فروتر از اصحاب نشست و زمانی بر تخت



زرین تکیه زد. دولت جوانی داشت، از دولت امن و کفاف نیز برخوردار شد. تحولات درونی که از بیست و دو سالگی در درون شاعر پیدا شده بود، در بیست و پنج سالگی با مرگ کافی الدین عمّ خاقانی رنگی دیگر گرفت و صفای ضمیر و فروغ فکرش را نابود کرد و شکسته دلش کرد و اگر حسد رفیقان ریایی و عناد معاندان و بی انصافی نا منصفان را بر این مصیبت بیفزاییم و در نظر بگیریم که شاعران معاصرش که جرعه خوار ساغر فکر و ریزه چین سفره راز او بودند و کاسه شوی مطبخش، همواره پشت سر شاعر به بدگویی می پرداختند و آب را تیره و گل آلود می کردند، چهره بدبین و قلم بخت را که بی در سر داشت، دقیق تر می توانیم دید. ناگفته نگذاریم که در این ایام نهرت خاقانی و آوازه سخنش جابه جا و منزل به منزل تا صفحات خراسان را زیر شعاع خود گرفته بود. این مطلب از قصیده ای که شاعر در مدح علاءالدین اتسز خوارزمشاه (۵۲۱-۵۵۱هـ.ق) سروده و در آن هنگام بیست و چهار سال دایه است هم استنباط می شود. بنابراین خاقانی در جوانی شهرتی بیش از انتظار یافته بود، اما دشمنانی داشت که می خواستند دودمان او را بر باد دهند و پادشاهی در مناقه فرمان می راند که کم کم بر وی بدبین شده بود. شاعر نیز از زیر و بم اوضاع آگاه بود و از این که شهر بند شروان ناخوشنود و می خواست که از دارالمحن زادگاه خود بیرون آید و بر آن بود تا از شروانشاهان برای رفتن به عراق کسب اجازه کند، اتفاقاً توفیق یافت و عازم عراق شد. ظاهراً این مسافرت در سال ۵۴۸هـ.ق اتفاق افتاده است. در این ایام سلطان محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی (۵۴۷-۵۵۴هـ.ق) بر تخت نشسته بود. سلطان محمد در اواخر



سال ۵۴۷ هـ ق از خوزستان به همدان آمد و در نخستین روزهای محرم سال ۵۴۸ بر تخت نشست و جلال الدین ابوالفضل بن قوام الدین ابوالقاسم درگزینی را که در خوزستان عهده دار وزارت او بود، بار دیگر به عنوان وزیر در سمت خود ابقا کرد، ولیکن در همان سال به دلیل عجز در اداره امور او را از کار برکنار کرد. خاقانی روزی به هنگام غروب بنا به نقل قول خودش در تحفه العراق با همان وزیر به طور اتفاقی ملاقات کرد. وزیر از اصل و نسب شاعر و انگیزه آمدنش بدان سامان پرسید و شاعر جواب داد که از اوضاع نابهنجار شروان ناشی شود. بر آنکه به خطه جبال و عراق آمد و بر آن است تا به درگاه پادشاه بار یا با وزیر او را طفل ناتمام و خام خواند و انگشتی خود به او داد و توصیه کرد تا به زادگاه خود بازگردد و خاقانی نیز چنین کرد. پس از بازگشت به موطن خود عزم حرم کرد تا به سوی خراسان رود، اما وصول خبر حمله غزان به خراسان و آشفته شدن اوضاع اجتماعی آن ناحیه و دستگیر شدن سلطان سنجر به دست غزان در سال ۵۴۸ هـ ق و کشته شدن محیی الدین محمد بن یحیی از فقهای بزرگ شافعی نیشابور به دست غزان، شاعر را از رفتن به خراسان منصرف کرد. شاعر ناگزیر عزم حرم کرد. خاقانی در سال ۵۵۰ از خاقان اکبر منوچهر بن فریدون برای ادای خریضه حج کسب اجازه کرد و از راه همدان عازم بغداد شد و با کاروان حاجیان که در آن روزگار در بغداد اجتماع می کردند و حمله با هم عازم حج می شدند از راه کوفه به سوی حجاز حرکت کرد. پس از زیارت مشهد امیرالمؤمنین از راه بادیه به مکه رفت و از راه شام و موصل به زادگاه خود بازگشت و پس از اندک مدتی به خدمت خاقان اکبر رسید. پس از بازگشت به میهن، خود را با



بی مهری و بی وفایی خویش و بیگانه مواجه دید که ناحفاظان و ناسزایان در کمین او بودند و بر سخن چینی ها افزوده و در گوش خاقان اکبر می دمیدند که فلانی قصد فرار دارد. سرانجام بدگویی ها مؤثر افتاد و در اواخر جمادی الآخر و یا رجب المرجب سال ۵۵۱ هـ ق مطابق با ماه «آب» سریانی (مردادماه) به فرمان خاقان اکبر منوچهر بن فریدون به زندان افتاد. اما تا به کی گرفتار بنام زندان بوده است به درستی معلوم نیست. به هر حال این حبس و بند بیس از چهار ماه طول نکشیده است.

شاعر پس از رها شدن از زندان و بند عزیمت دربند کرد و مورد استقبال سیف الدین ارسلان بن یحیی در بند واقع شد. سیف الدین او را خانه ای نگارین و کنیزکی زیباروی و درمخیزیده ای دیگر هدیه داد. اقامت خاقانی در شهر دربند به درازا نکشید. شاعر از آن ناحیه بیرون آمد و مدتی در شهرهای مختلف اقامت داشت، در این مدت در شهر گنجه در بستر بیماری جانگاهی افتاد و چون بهبود یافت، خاقان اکبر منوچهر بن فریدون او را به شروان دعوت کرد و شاعر به کام و ناکام نزد خاقان است و چندی نگذشت که خاقان اکبر به ناگاه درگذشت. پس از جلوس اخستان بن منوچهر بر سریر سلطنت هنگامی که بزرگان و درباریان برای عرض تهنیت جلوس به درگاه او می شتافتند. شاعر از آنان پیروی نکرد و اخستان نیز که در گذشته نظر مساعدی به خاقانی نداشت، فرمان داد تا او را محبوس سازند. او به مدت سه ماه در حبس ماند. خاقانی پس از رهایی از زندان، بار دیگر به دربند رفت، اما پس از توقف کوتاهی در آن شهر به دربار شروانشاه برگشت و از سوی اخستان مأموریت عراق عجم یافت و در آن جا مورد استقبال



سلطان سلجوقی، ارسلان بن طغرل (۵۵۵-۵۷۲هـ.ق) و اتابکان آذربایجان واقع شد و پس از انجام دادن مأموریت باز به شروان بازگشت. ظاهراً اخستان پادشاهی زودرنج و بدبین بود و هر روز سوءظن او نسبت به خاقانی زیاده تر می شد و شاعر را به ترس و بیم وای می داشت. اما به هر حال تا سال ۵۶۳هـ.ق با دربار اخستان کج دار و مریز رفتار می کرد. از این سال به بعد در پی جلب حمایت عصه الدین خواهر منوچهر و صفوة الدین همسر اخستان بوده است و این نکته در مدایح او در باره این دو بانوی درباری متجلی است. ظاهراً درخواست آنان و یکی از آنان دو از سوی اخستان مورد قبول واقع شد که خاقانی در سال ۵۶۹ برای به جا آوردن مناسک حج برای بار دوم به سوی حجاز و کعبه شتافت و در بغداد با حرافه عباسی المستضی (۵۶۶-۵۷۵هـ.ق) دیدار کرد. پس از پایان یافتن مراسم حج از راه موصل به تبریز رفت و در آن شهر اقامت گزید. ظاهراً درگذشت پسر عمرش وحیدالدین و همسرش و فرزندش رشیدالدین، از انگیزه های دیگر اقامت او در تبریز بود. خاقانی بیش از بیست سال آخر عمرش را مقیم تبریز بود ولیکن اقامت او اقامت دائم نبود، بنا به گفته خودش، نه ماه از سال را در سیر و گشت و گذار می گذرانید و گویا سرمای زمستان او را وای می داشت تا سه ماه زمستان را در مقیم خانه باشد. او در سیر و سفر خود به شهرهای اطراف سر می زد و گاهی نیز میل مسافرت به خراسان در دلش تکرار می شد. خاقانی سرانجام در سال ۵۹۲ و یا ۵۹۵هـ.ق درگذشت و در مقبرة الشعراى سرخاب تبریز به خاک سپرده شد.

